



اسفند، لبخند شیوای بهار از ذوق شکوفه ها

ی شک اسفند تافته ی جدا بافته است؛ اسفند همانند پنجشنبه هایی است که همیشه صدفبار قشنگ تر از جمعه ها است؛ نه می توان انگ سرمای زمستان را به او زد...

نصر: بی شک اسفند تافته ی جدا بافته است؛ اسفند همانند پنجشنبه هایی است که همیشه صدفبار قشنگ تر از جمعه ها است؛ نه می توان انگ سرمای زمستان را به او زد، نه وصله ی بی حوصلگی غروب های بهار به تنش می چسبد؛ اسفند را باید نشست کنج حیات خلوت ذهن و خاطرات دور اما ماندگار و شیرین را با یک فنجان چای، جرعه جرعه سرکشید و عشق بازی کرد تا بتوان دور از هیاهو چند روزی از اسفند را زندگی کرد.

حیف است از اسفند با بی تفاوتی عبور کنیم، می ترسم تا به خودمان آمده باشیم، اسفند به سر رسیده باشد، باید اسفندی ترین لحظه هایمان را قدر بدانیم چرا که به دل هایمان، نگاهمان و خانه های پاکیزه از غبار گذشته هایمان عشق می پاشد؛ باید دل را از کینه ها بتکانیم تا جا برای شادی های نو باز شود. حال عاشق ترین فرزندان سال به انتها نزدیک می شود، اسفند پلی میان سفید و سبز و راهی بین برف و شکوفه است؛ اسفند مهربان نیمی از دلش را به زمستانی داده که ساز رفتن می زند و نیمی را به بهاری که آواز آمدن می خواند. چند روزی که از اسفند بگذرد، دیگر در دوراهی زمستان یا بهار می ماند که کدام را انتخاب کند؟! او از جنس زمستان است اما دلش کمی بهار می خواهد. اسفند هوس شکوفه های قد و نیم قد درختان و سوز نسیم های خنک و هیاهوی پرستوها را کرده است.

اسفند عجیب بوی ناب زندگی می دهد، بیایید و عطر اسفند را مهمان ریه هایمان کنید. در اسفند حس بوی بهار از پشت پنجره و بارقه ی آفتاب گرم و بی جون از لای پرده ها، روی پوست سرد خونه می تابد و نوازش می کند. اسفند یعنی کاشتن بنفشه های کوچک خوشبختی و پر کردن گلدان با گل های ظریف و قشنگ بهاری، یعنی دیدن حرکت ماهی قرمز، گل و سنبل در هر دکه ای از خیابان و پایکوبی حاجی فیروز؛ اسفند یعنی شور قشنگ چهارشنبه سوری.

اسفند یعنی کلی شوق و ذوق برای رسیدن به عید نوروز و هیجان رفتن به پیشواز بهار؛ یعنی همان ماهی که آنقدر متنوع و قشنگ است که با یک چشم به هم زدن می گذرد؛ اسفند یعنی یک سال دیگه شانس دیدن تکاپوی مردم در شهر برای شادی هایشان را داشته باشی و به زندگی امیدوار باشی. بی شک اسفند ماه خوبی برای خستگی در کردن است، خستگی یک سال دویدن و خاطره ساختن. مبادا در هیاهوی روزهای پایان سال و در ازدحام خیابان های باران زده اسفندمان را گم کنیم. اصلا اسفند از همان آغازش زیباست، یعنی مواجه شدن با لحظه ی باشکوه گرفتن حقوق و عیدی با هم به جا. پیش به سوی سبزه سبز کردن، خانه تکانی و بوی تمیزی و حذف همه غبارها از زندگی، درست کردن شیرینی خانگی و خرید آجیل.

از این شلوغی های بازار، از این ترافیک ها، از این ازدحام ناتمام مردم در خیابان ها، از نقش عیان ماهی قرمز در این تنگ بلوری، از این سبزه ها از این گل های رنگارنگ از این گرد و غبارهایی که از وجود می تکانند، بوی عید می آید. بهار اتفاقی نیست که در تقویم ها و یا روی کاغذ بیافتد؛ بهار ماجرای نیست که در گوشی های موبایل رخ دهد؛ بهار اتفاقی است که در دل و جان و رفتار و زندگی می افتد. بی تردید هیچ درختی پیام تریکی برای کسی نمی فرستد اما وقتی درخت می شکفت، جوانه می زند، شکوفه می کند، سبز می شود ما باخبر از آمدن بهار می شویم در نهایت می فهمیم که این چنین بودن مبارک است.

درختی که از شاخه ها و شانه هایش برف و یخ و قندیل های زمستانی آویزان است، اگر هزاران تقویم بهارانه نیز بر خود بیاویزد، کیست که باور کند؛ چنین درختی غمنامه ای طنز آلود است. به قول فریدون مشیری:

"از پس هر گریه، آخر خنده ایست"

این سخن بیهوده نیست؛

زندگی مجموعه ای از اشک و لبخند است

خنده ی شیرین فروردین، بازتاب گریه ی پر بار اسفند است؛